

مقدمه سلطنت پهلوی

مساله جمهوريخواهي در ايران (بهمن ۱۳۰۲- فرودين ۱۳۰۳)

سيدحسن شجاعي ديوكلائي

مخالفتان جمهوري رضاخاني به رهبري مدرس سرانجام طرح جمهوري را به باد فنا دادند و آن را به عنوان يك نقشه توطئه آميز خارجي براي پياده كردن اصول قرارداد ۱۹۱۹ به رسوايي كشاندند. البته موضوع جمهوريت كه يك نگرش مدرن در نوسازي سياسي محسوب مي شد، هم از لحاظ فلسفه سياسي و هم از نظر مباني فقهی و شرعی، بيشتر از نظام مشروطه سلطنتي قابل دفاع بود؛ اما چه شد كه سرانجام تحت تلاش علما، مردم و نخبگان ايران، براي مخالفت با آن همصدا شدند؛ چنانكه نام و شعار جمهوريت را براي نيم قرن به فراموشي سپردند؟ اين مساله، موضوعي است كه اهل تاريخ نمي توانند به راحتی و به سادگي از کنار آن بگذرند؛ زيرا درست است كه مدرس و روحانيون از طريق مخالفت با جمهوري قصد حذف كردن سردارسيه را داشتند و حتي بعد از پس گرفتن طرح جمهوري از سوي رضاخان، باز هم گريبان او را رها نكردند. ولي بايد انديشيد كه چرا در روزگارن بعدي و به ويژه در فضاي باز سياسي بعد از ۱۳۲۰ نیز اين اندیشه مورد توجه قرار نگرفت. براي تحليل تاريخي و جامعه شناسختي علل طرح جمهوريت و انگيزه هاي مدافعان و مخالفان آن، مطالعات گسترده و دقيقی لازم است كه در حوصله يك مقاله نيست اما به عنوان پيش درآمدی بر اين موضوع، مطالعه مقاله زير خالي از لطف و فايده نخواهد بود.



جمهوريخواهي جرياني بود كه در اواخر بهمن سال ۱۳۰۲ ش در ايران تب آن بالا گرفت و در فروردين سال ۱۳۰۳ ش. فروكش كرد. گرچه آشنائي ايرانيان با اين نظام سياسي به اوایل دوران قاجار و رابطه با كشورهاي اروپايي - مخصوصا فرانسه - برمي گردد، اما بحث جمهوري به صورت جدی اولين بار در اواخر سال ۱۳۰۲ در ايران مطرح شد.

سوالي كه در اينجا مطرح مي شود، اين است كه چرا و چگونه در ايران كه مردم آن طی قرنهای متمادی به حكومت استبدادی عادت كرده بودند، چنین جرياني به وجود آمد. اكثر منابع اين دوره، اشتراك نظر دارند كه سردارسيه و عوامل او، در تبليغ و ترويج اندیشه جمهوريخواهي نقش اساسی ایفا كردند، و البته شواهد و قرائن موجود نیز نظر منابع مذکور را تايد مي كنند؛ چنانكه برخي منابع حتي از حمايتهاي مالی سردارسيه در اين زمينه سخن مي گویند.

اگر نظر منابع را در اين باره بپذيريم، درباره اهداف و انگيزه هاي سردارسيه فرضيه هاي زير مطرح مي شوند:

- ۱- سردارسيه با اين اقدام درصدد براندازی سلطنت قاجار و برقراری رژیم جمهوري و سپس تبديل رژیم جمهوري به حكومت سلطنتي، با «پادشاهی» خود، بود.
- ۲- سردارسيه درصدد تغيير حكومت سلطنتي و برقراری رژیم جمهوري، با «رياست جمهوري» خود، بود.
- ۳- سردارسيه واقعا فردي جمهوريخواه بود و صرفا برقراری چنین رژيمي را در ايران دنبال مي كرد.

اثبات و رد فرضيه هاي فوق بحث فراواني مي طلبد. براي اساس و به منظور دستيابي به نظريه اي مشخص و قابل دفاع، پاسخ به برخي پرسشها ضروري به نظر مي رسد:

- ۱- موانع تاريخي شكل گيري حكومت جمهوري در ايران چه بودند؟
 - ۲- چه عواملی موجب شكل گيري و تقويت اندیشه جمهوريخواهي در ايران گرديدند و مروجان چنین اندیشه اي چه كساني بودند؟
 - ۳- موافقان و مخالفان جمهوري چه كساني بودند و چه اقداماتی در اين زمينه انجام دادند؟
 - ۴- روند حوادث مربوط به جمهوريخواهي چگونه بود؟
- ش. چه عواملی موجب شكست جريان جمهوريخواهي در ايران گرديدند؟

از مشروطه تا جمهوري

در ايران، از زمانهای كهن، اندیشه سياسي حاكم بر

كشور، شاه را ظل الله تلقی مي كرد؛ بدین معناكه شاه سايه خدا بر روی زمین محسوب مي شد و او ضمن برخورداري از فره ايزدي، با اراده خدا بر مردم حكم مي كرد. در اين نظام سياسي، شاه از قدرت نامحدود برخوردار بود و مردم رعيت او محسوب مي شدند. چنین اندیشه اي تا قرن نوزدهم در ايران رايج بود؛ اما پس از شكستهای تاريخي ايران در جنگ با روس، معايب آن بر اقليتي از رجال سياسي و روشنفكران آن روز آشكار شد. از آن پس بود كه گروهی از رجال سياسي و روشنفكران ايراني در پي يافتن پاسخي درباره علل اين شكستها برآمدند و مواجهه ناخواسته ايران با تمدن غرب، به اين پرسشها پاسخ گفت و از آن پس، تلاش براي اخذ تمدن غرب به منظور رفع عقب ماندگيها آغاز شد.

اقدامهای اوليه در اين زمينه، از سوي برخي رجال سياسي مانند عباس ميرزا، قائم مقام و اميركبير صورت گرفت. آنان تلاش مي كردند براي جبران عقب ماندگي ها، علوم و فنون غربی - مانند علوم نظامی، طب، مهندسی و... - را از آنها اخذ كنند. البته نظام سياسي حاكم، چنین شخصيتهاي را تحمل نمي كرد و لذا سرنوشت شخصيتهاي اصلاحگري چون قائم مقام و اميركبير جز مرگ نبود. اما نقطه تفاوت بارزی میان اين اصلاحگران و روشنفكران اصلاح طلب پس از آنها وجود داشت و آن اين كه، در راستای اخذ تمدن غربی، رويكرد جديدي اتخاذ شد؛ بدین معنا كه روشنفكران گذشته در جستجوی رفع عقب ماندگيهايي جز آنچه به نظام سياسي مربوط مي شد، برآمدند اما روشنفكران اخير ايراني به دنبال اخذ آن دسته از فاكتهای تمدن غربی بودند كه مي توانست موانع عقب ماندگي ناشی از نظام سياسي موجود در ايران را از بين ببرد. در اين ميان، آنچه بيش از همه توجه روشنفكران ايراني را به خود جلب كرد، نظامهای سياسي مبتني بر قانون حاكم بر اروپا بود. از اين رو تلاش فكري براي ايجاد حكومتي بر پايه قانون در ايران آغاز شد كه در نهايت به انقلاب مشروطه منجر گرديد.

پرواضح است که با صرف وقوع انقلاب مشروطه، نظام جمهوری در ایران قابل تاسیس و تدوام نبود؛ زیرا اولاً ایران تا آن زمان تجربه‌ای از نظام سیاسی قانونمند نداشت و ثانیاً تجربه انقلاب فرانسه که موجبات ترس و وحشت پادشاهان اروپایی را فراهم کرده بود، در ایران نیز موجب ترس سلاطین قاجار نسبت به جمهوری شد و این مساله باعث گردید سلاطین قاجار علیه جمهوری موضعگیری کنند و در این راه حتی برخی روحانیان را با خود همراه سازند و جمهوری را به‌عنوان یک شیوه حکومتی ضد مذهب به مردم معرفی کنند.^۱

با این همه در برهه‌هایی از دوره قاجار، زمزمه‌هایی از جمهوریخواهی به گوش می‌رسد؛ چنانکه به‌عنوان مثال در فاصله کوتاه مابین مرگ محمدشاه تا روی کار آمدن ناصرالدین شاه، گروه کوچکی با اجتماع حول میرزا نصرالله صدرالملک، از وی تقاضا نمودند حکومت را از مشروطه به جمهوری تغییر دهد.^۲ بر این اساس می‌توان گفت ایرانیان با رژیم جمهوری از همان زمان قاجاریه آشنایی داشته‌اند اما بر اثر فشار حکومت استبدادی سلاطین قاجار، اندیشه جمهوری کردن حکومت رشد پیدا نکرد.

بررسی تحلیلی حوادث جمهورخواهی

با گذشت زمان و پس از گذشت حدود بیست سال از برقراری حکومت مشروطه در ایران و همزمان با نخست‌وزیری رضاخان سردارسیه، شاهد مطرح شدن بحث تشکیل حکومت جمهوری در ایران به‌صورت جدی هستیم. کاهش قدرت استبدادی پادشاهان قاجار پس از برقراری رژیم مشروطه، نقش موثری در این زمینه ایفا کرد. با محدود شدن قدرت پادشاهان پس از برقراری رژیم مشروطه، سلاطین قاجار دیگر از قدرت لازم برای سرکوب آرا و اندیشه‌های جدید سیاسی برخوردار نبودند و اگر هم قصد چنین کاری را در سر می‌پوراندند، مانند محمدعلی شاه دچار عواقب جبران‌ناپذیری می‌شدند. ضعف قدرت سلاطین قاجار در زمان احمدشاه به اوج خود رسید. در کنار دستگاه روبه‌اضمحلال سلطنت، تشکیلات نیرومند ریاست‌وزاری یا نخست‌وزیری سردارسیه سربرآورد که مروج جمهوریت بود.

اکثر منابع مربوط به این دوره بر سر این نکته که سردارسیه به اندیشه جمهورخواهی دامن می‌زد، متفق‌القول‌اند. حتی ملک‌الشعراء بهار^۳ و یحیی دولت‌آبادی^۴ از حمایت‌های مالی سردارسیه به منظور پیشرفت در این زمینه مطالبی ذکر می‌کنند. عوامل و کارکنان سردارسیه، مانند تیمورتاش و داور در خارج از مجلس و تدین در داخل مجلس، از فعالان و مبلغان جمهوریت بودند^۵ و این مساله نشان از ایفای نقش سردارسیه در پشت پرده ماجرای جمهورخواهی دارد.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که از چه زمانی و چرا سردارسیه تصمیم به چنین کاری گرفت؟ عبدالله مستوفی معتقد است این اندیشه هنگامی به ذهن سردارسیه خطور کرد که احمدشاه ایران را به قصد اروپا ترک نمود. سردارسیه که احمدشاه را در این سفر تا قره‌سو بدرقه می‌کرد، با مشاهده حالات احمدشاه که - به قول عبدالله مستوفی - به یک فراری بیشتر شبیه بود تا

پادشاهی که موقتاً قصد سفر دارد، به این فکر افتاد. علاوه بر این، برقراری نظام جمهوری در کشور ترکیه پس از سقوط خلافت عثمانی، اجرای چنین نقشه‌ای را برای رضاخان آسان‌تر می‌کرد.

اما درباره هدف سردارسیه اکثر منابع، چه مورخان موافق جمهوری - مانند اعظم‌الوزراء^۶ - و چه مورخان مخالف جمهوری - مانند یحیی دولت‌آبادی^۷ و عبدالله مستوفی^۸ - معتقدند که سردارسیه درصدد بود بدین وسیله مقدمه برقراری سلطنت خود را فراهم آورد؛ یعنی ابتدا با خلع احمدشاه و انقراض سلسله قاجار توسط مجلس، رژیم جمهوری را با ریاست جمهوری خود در ایران برقرار سازد و پس از مدتی، به بهانه عدم آمادگی جامعه ایران برای حکومت جمهوری، دوباره رژیم سلطنتی را در ایران احیا کند و این بار با به‌کارگیری اهرمهای قدرت، سلطنت را خود او به‌دست گیرد.

البته سردارسیه در ظاهر همواره سعی می‌کرد خود را نسبت به جمهوری بی‌طرف نشان دهد؛ چنانکه وقتی خبرنگاری در تهران از وی درباره جمهوری سوال کرد، وی از پاسخ مستقیم طفره رفت و چنین پاسخ داد: «ترقی هر کشوری بیشتر بستگی دارد به روحیه مردم تا شکل حکومتش. نگاه کنید به یونان و انگلیس. هر دو سلطنتی‌اند؛ یکی فاسد و منحط و دیگری بزرگ و مرفه و سرزنده»^۹ و یا در جای دیگر به سوال خبرنگاری که از وی درباره جمهوری می‌پرسید، این گونه پاسخ داد: «رژیم هیچ حکومتی در ارتقا و انحطاط آن دخیل نیست و ترقی و تنزل هر مملکتی مربوط به یک رشته قضایایی است که ابتدا مساله طرز حکومت در آن مدخلیت ندارد. از نقطه نظر مطالعات تاریخی و احوال امم نمی‌توانیم معتقد شویم که مساله جمهوریت اسباب انحطاط یا علت ارتقاء ملت محسوب می‌شود؛ زیرا می‌بینیم که یک جمهوریتی در امریکای شمالی سرمشق مدنیت و ارتقا است و در امریکای جنوبی با همان رژیم، مملکت دچار انحطاط است و همچنین نمی‌توان اصل سلطنت را علت تامه ارتقا یا انحطاط گفت؛ زیرا دولت انگلیس مثلاً با اصول سلطنت اداره می‌شود و معذک از جمهوری فرانسه هیچ گونه تاخیری ندارد، در صورتی که دوره اعتلا و ترقی روم در دوره جمهوریت آنها بوده و در ایام امپراتوری به طرف انحطاط و تنزل رفت. پس بنابراین مقدمات و علل ترقی و تنزل، چیزهای دیگری است و باید آنها را جستجو و پیدا کرد»^{۱۰} علاوه بر اتخاذ چنین سیاستی، سردارسیه سعی کرد جریانهای موافق و مخالف جمهوری را تحت کنترل خود درآورد. وی برای این کار، ابزارهای مناسب از قبیل نظمیه، ارتش و وزارتخانه‌ها را در اختیار داشت. نظمیه تحت امر وی، با تظاهر کنندگان موافق و مخالف جمهوری یکسان برخورد نمی‌کرد، بلکه موافقان در ابراز موافقت خود آزاد بودند اما مخالفان توسط نیروهای نظمیه سرکوب می‌شدند. سردارسیه، به این اقدامهای خود با به‌تصویب درآوردن بخشنامه‌هایی در وزارتخانه‌های تحت امر خود، جنبه قانونی می‌داد. در واقع این قوانین و بخشنامه‌ها به‌گونه‌ای تنظیم و تصویب می‌شدند که عوامل اجرایی می‌توانستند به‌هنگام اجرای آنها سلیقه‌های برخورد کنند. در دفتر خاطرات سردار اسعد بختیاری،

یکی از این مصوبات وزارت داخله آن زمان درباره جمهوری، بدین شرح ثبت شده است: «حسب‌الامر آقای رئیس‌الوزراء، اولاً اشخاصی که در این نهضت ملی شرکت می‌نمایند، در اظهار عقیده خود آزادند، به شرط آنکه از حد نظم و نزاکت خارج نشوند. دوم چون این نهضت ملی، کاملاً و منحصرأ مربوط به امور داخلی است، اتباع خارجه از شرکت و دخالت در آن مطلقاً ممنوع می‌باشند. سیم هر یک از اتباع داخله از رعایت اصول ملیت و قومیت تخطی نمایند، مجازات‌هایی که در خور تشبثات آنها باشد - از محرومیت از حقوق ملی و مدنی و نفی بلد و غیره - درباره آنها اجرا خواهد شد»^{۱۱}

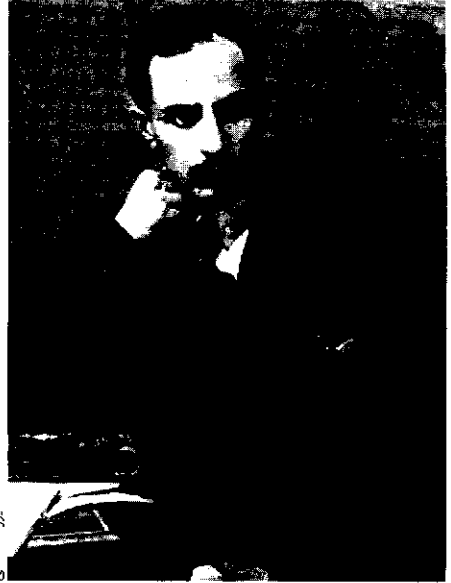
پرواضح است که هر یک از بندهای این مصوبه می‌توانست توسط عوامل اجرایی - که غالباً از طرفداران جمهوری بودند - علیه مخالفان به‌کار گرفته شود. ملک‌الشعراء بهار نمونه‌ای از آن را گزارش می‌دهد: «در اواخر اسفند سال ۱۳۰۲ که تظاهرات جمهورخواهان قوت یافته بود، محصلین مدارس سیاسی، حقوق، طب، دارالفنون و غیره را در حمایت از جمهوری به منزل سردارسیه برده بودند. در واکنش به این حرکت، عدای از محصلین دارالفنون روز بیست‌وهشت اسفند با جمهوری مخالفت کردند. آنها را همان روز شهرداری گرفته، زندانی کرد»^{۱۲}

این قضیه در مورد روزنامه‌ها نیز صادق بود. روزنامه‌های طرفدار جمهوری با خیالی آسوده مخالفان جمهوری و حتی شخص احمدشاه را مورد حمله قرار می‌دادند. به‌عنوان مثال روزنامه ستاره ایران، عکس احمدشاه را با کلاه‌فرنگی و در کنار یک زن اروپایی چاپ کرد و نوشت: «آیا چنین پادشاهی شایستگی آن را دارد که به‌وی احترام بگذارند و یا از او دفاع کنند»^{۱۳}

ارائه چنین مطالبی در روزنامه‌های طرفدار جمهوری و انتقاد آنها از مخالفان، بدون هیچ ترس و واهم‌های صورت می‌گرفت. همه چیز حکایت از آن داشت که آنها از پشتیبانی یک حامی قوی برخوردارند. ملیکف در این باره می‌نویسد: «ویژگی مقاله‌ها و روزنامه‌ها، در آن بود که با عزمی راسخ و بی‌رحمانه نگاشته شده بودند و به‌خوبی دیده می‌شد که سردبیران روزنامه‌ها به پیامد مبارزه یکسره اطمینان دارند و از پشتیبانی معنوی و مادی حامی قدرتمند خود برخوردار بودند»^{۱۴} این در حالی بود که در طرف دیگر قضیه، میرزاده عشقی تنها پنج روز پس از انتشار اولین شماره از روزنامه خود (قرن بیستم) که در آن از جمهوریت و سردارسیه به‌شدت انتقاد کرده بود، به قتل رسید.

مجلس و جمهورخواهی

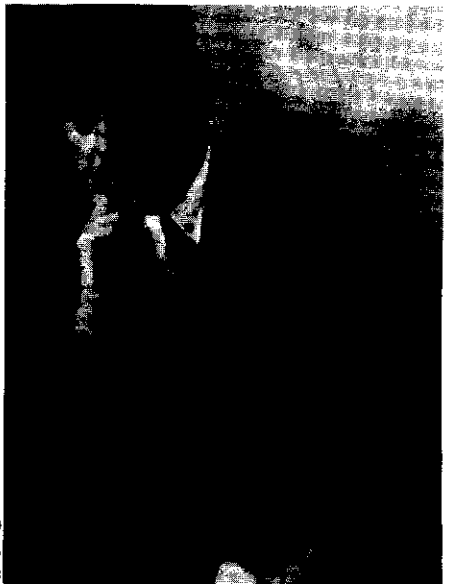
اما این، تنها بخشی از کار بود. برقراری رژیم جمهوری می‌بایست از راه قانونی و توسط مجلس صورت می‌گرفت. انتخابات مجلس پنجم در این زمان هنوز پایان نیافته بود. این انتخابات از تابستان ۱۳۰۲ ش و در زمان ریاست‌الوزاری مشیرالدوله آغاز شده بود و تا هنگامی که سردارسیه در سوم آبان ۱۳۰۲ ش به ریاست‌الوزاری رسید، همچنان ادامه داشت. لذا سردارسیه در نخستین اقدام خود در مقام جدید، دو تلگراف به تمام نقاطی که انتخابات در آنجا پایان نیافته بود، مخابره کرد و از آنان



میرزا عیسی



میرزا محمد تاج



علی

خواست در انجام انتخابات، سرعت عمل به خرج دهند. وی برای پیشرفت در امر انتخابات، ماموران ویژه‌ای را نیز به حوزه‌های انتخابیه اعزام کرد.^{۱۵}

بدین ترتیب انتخابات مجلس پایان یافت و سرانجام مجلس پنجم در روز بیست و دوم بهمن سال ۱۳۰۲ ش توسط محمدحسن میرزا ولیعهد آغاز به کار کرد. مجلس بنا بر رسم معمول، پس از افتتاح، به مدت یک هفته تعطیل شد و پس از پایان تعطیلات، از اول اسفند کار خود را با بحث بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها آغاز کرد. تا آن زمان در هیچ دوره‌ای بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها به این اندازه بحث و درگیری پیش نیامده بود. این مساله از ترکیب حزبی مجلس نشأت می‌گرفت که آن نیز، خود، به قضیه جمهوری مرتبط می‌شد. بنا بر نوشته‌های یحیی دولت‌آبادی، احزاب مجلس پنجم عبارت بودند از: «اول هیات منفردین که از آزادیخواهان معروف تشکیل شده بود.^{۱۶} دوم هیات روحانیون یا هیات علمیه به ریاست سیدحسن مدرس، سوم سوسیالیست‌ها که در اقلیت بودند. چهارم هیات اکثریت یا تجدیدی‌ها که سیدمحمد تدین رهبر آن بود.»^{۱۷}

به‌طور کلی مجلس از دو گروه اکثریت طرفدار و اقلیت مخالف جمهوری تشکیل شده بود. جناح اکثریت مجلس را اعضای از حزب تجدد با چهل نماینده به رهبری سیدمحمد تدین و حزب سوسیالیست با پانزده نماینده به رهبری سلیمان میرزا تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب جمهوریخواهان، پنجاه و پنج کرسی از هفتاد و پنج کرسی مجلس را در اختیار داشتند.^{۱۸} برخی از نویسندگان مانند ملک‌الشعراء بهار معتقدند چنین اکثریتی در مجلس، با اعمال نفوذ سردار سپه و عوامل وی در ایالات (نظیر امیرلشگرها) برای جمهوریخواهان حاصل شد.^{۱۹}

همانگونه که پیشتر بیان شد، در مجلس پنجم بر سر تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان کشمکشهای زیادی صورت گرفت. اکثریت جمهوریخواه به سرکردگی تدین قصد داشتند با تصویب هر چه زودتر اعتبارنامه‌ها طرح جمهوری را در مجلس مطرح کرده و پیش از پایان سال به تصویب برسانند. ولی جناح اقلیت مجلس و در راس آنها سیدحسن مدرس، با حربه مخالفت با اعتبارنامه‌ها سعی در جلوگیری از خواسته‌های جمهوریخواهان داشتند و می‌خواستند بدین وسیله از مطرح شدن طرح جمهوری تا تحویل سال نو جلوگیری کنند.

در راستای چنین سیاستی بود که مدرس نه تنها با اعتبارنامه آن دسته از نمایندگانی که فکر می‌کرد با اعمال نفوذ سردار سپه به مجلس راه یافته‌اند، مخالفت کرد، بلکه حتی با اعتبارنامه برخی از افراد با سابقه و وجه‌الملمه مانند موتمن‌الملک - رئیس دوره قبلی مجلس - نیز مخالفت کرد. مخالفت‌های مدرس منجر به عدم تصویب اعتبارنامه چندتن از نمایندگان و از جمله نماینده بارفروش (بابل) شد.^{۲۰} در تلافی این اقدام مدرس، جمهوریخواهان نیز با اعتبارنامه برخی از نمایندگان فراکسیون اقلیت مخالفت کردند؛ اما این مساله، مطلوب مدرس بود؛ زیرا وی بدین وسیله می‌توانست مجلس را از توجه به مساله جمهوری دور نگه دارد. در نتیجه این اقدام مدرس بود که

کاسه صبر جمهوریخواهان لبریز شد و سرانجام در یکی از جلسات مجلس در روز بیست و هفتم اسفند یکی از نمایندگان طرفدار جمهوری به نام دکتر احیاءالسلطنه بهرامی، در یکی از راهروهای مجلس، به گوش مدرس سلیلی نواخت.

این سلیلی اثرات بسیار بدی برای جمهوریخواهان در سطح شهر تهران داشت. در مجلس هم این حرکت به بروز انشقاق در میان فراکسیون جمهوریخواهان منجر شد. ملک‌الشعراء بهار در این باره می‌نویسد: «افرادى که علی‌الرسم و حسب الامر، نه با قیود و مقررات حزبی عضو حزب تجدد شده بودند و اکثریتی بزرگ به وجود آورده بودند، بهانه خوبی به دست آوردند که خود را از قید حزب - که شاید صفایی با آن نداشتند و در نهان با جمهوری مخالف بودند - بیرون بکشند.»^{۲۱} حسین مکی نیز در این زمینه با ملک‌الشعراء بهار هم عقیده است: «پس از کتک خوردن مدرس، قیافه مجلس تغییر کرد. برخی از افراد اکثریت مجلس متوجه شدند که این حرکت عکس‌العمل شدیدی در خارج مجلس ایجاد خواهد کرد؛ لذا بعضی از نمایندگان صافی‌ضمیر که با اکثریت همکاری می‌کردند، ناگهان کناره‌گیری کرده یا به اقلیت پیوستند.»^{۲۲}

علیرغم وقوع چنین حوادثی، حزب تجدد همچنان بر تغییر رژیم پافشاری می‌کرد و در راستای چنین سیاستی بود که در روز سی‌ام اسفند طرح سه‌ماده‌ای برای تغییر نظام سلطنتی به شرح ذیل به مجلس تقدیم گردید: «مقام رفیع مجلس شورای ملی نظر به تلگراف عیدیه‌ای که از تمام ایالات و ولایات و تمام طبقات مملکت در مخالفت با سلاطین قاجاریه و رای به انقراض سلطنت خانواده مذکور رسیده و نظریه‌اینکه تقریباً در تمام تلگرافهای واصله اظهار و تمایل به جمهوری شده و صراحتاً اختیار تغییر رژیم را به مجلس شورا داده‌اند و چون قانونا این تلگرافات کافی برای تغییر رژیم نیست، ما امضاکنندگان سه ماده ذیل را به مجلس شورای ملی به قید فوریت پیشنهاد می‌نماییم که به معرض آراء عامه گذاشته شود:

ماده اول: تبدیل رژیم مشروطیت به جمهوری.
ماده دوم: اختیار دادن به وکلاء دوره پنجم که در مورد قانون اساسی موافق مصالح مملکت و رژیم تجدیدنظر نمایند.

ماده سوم: پس از معلوم شدن نتیجه آراء عمومی، رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام گردد.^{۲۳}
مواد مذکور به کمیسیون دوازده نفره‌ای که مأمور بررسی آن شده بودند، واگذار گردیدند و پس از بررسی و تصویب در این کمیسیون برای تصویب نهایی به مجلس ارجاع داده شدند و مقرر گردید تصمیم نهایی در روز دوم حمل (فروردین) سال ۱۳۰۲ با رای مستقیم نمایندگان اتخاذ شود.

واکنش در برابر جمهوری

اما در این روزها در خارج از مجلس چه خبر بود؟ تا قبل از سلیلی خوردن مدرس، مخالفت‌های علنی علیه جمهوری چندان ابراز نمی‌شد. تا آن هنگام، مخالفان در مقابل

موافقان که اقدام به ارسال تلگراف و تظاهرات خیابانی می‌نمودند، واکنشی نشان نمی‌دادند و تنها نظاره‌گر بودند؛ اما پس از سیلی خوردن مدرس، اوضاع تغییر کرد و مخالفتها علنی شد. روحانیون و ائمه جماعات تهران و در رأس آنها شیخ محمد خالصی زاده رهبری مخالفان را در دست داشتند و به مخالفتها دامن می‌زدند. البته بازار نیز در ابراز مخالفتها نقش پررنگی داشت.

روحانیون به دلایل مذهبی با جمهوری مخالف بودند؛ زیرا آنها جمهوری را با بی‌دینی برابر می‌دانستند. چنین شبهه‌های زمانی در اندیشه روحانیون ایجاد شد که در کشور همسایه (ترکیه) رژیم جمهوری با جلوه‌های ضددینی برقرار گردید. در این میان سیلی خوردن مدرس نیز مزید بر علت شد.

اما آنچه موجبات نارضایتی و مخالفت بازاریان را فراهم می‌آورد، درخواست طرفداران جمهوری، به‌ویژه رئیس‌نظمیه، محمد درگاهی، از بازاریان جهت تعطیلی بازار در حمایت از جمهوری و اصرار آنها در این زمینه بود. این درحالی بود که بازار در این روزها به واسطه نزدیکی عید نوروز از رونق خاصی برخوردار بود و از این رو بازاریان حاضر به تعطیل کسب و کار خود نبودند.^{۲۲} پس از عدم همکاری بازاریان، رئیس‌نظمیه درصدد برآمد به‌زور بازار را تعطیل کند که این مساله به‌درگیری میان نیروهای نظمیه و بازار منجر شد. در این گیرودار، نظمیه تهران تنها موفق شد کنترل مسجد بازار را به دست گیرد و از برگزاری نماز در آن مسجد که معمولاً با سخنرانی علیه جمهوری همراه بود، جلوگیری کند. در واکنش به چنین عملی، بازاریان علاوه بر امضای طوماری علیه جمهوری، برخلاف خواسته نظمیه بازار را به‌منظور ابراز مخالفت با جمهوری تعطیل کردند.

شیوه اجبار برای ابراز موافقت با جمهوری، در مورد کارمندان ادارات و بخشهای دولتی نیز اعمال می‌گردید. حتی کارکنان قصر سلطنتی نیز از این قاعده مستثنی نبودند. قهرمان میرزا سالور،^{۲۵} ملک‌الشعراء بهار^{۲۶} و عبدالله مستوفی^{۲۷} هریک گزارشهایی از اجبار کارمندان ادارات دولتی در حمایت از جمهوری ارائه داده‌اند.

در چنین شرایطی بود که در روزهای بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم اسفند، سه‌نفر از جانب سردار سپه مامور شدند تا با ولیعهد مذاکره کنند و او را متقاعد سازند از مقام خود استعفا کند. این سه نفر مامور بودند از جانب سردار سپه به ولیعهد اعلام کنند که در صورت استعفا از حقوق ماهیانه مکفی برخوردار خواهد شد و علاوه بر آن یکی از قصرهای سلطنتی اطراف تهران نیز با گارد مخصوص در اختیار وی قرار خواهد گرفت؛ در غیر این صورت دولت مسئولیتی در قبال امنیت او نخواهد داشت.^{۲۸} ولیعهد ضمن مخالفت با پیشنهاد سردار سپه، از مجلس کسب تکلیف کرد. این مساله در یکی از جلسات مجلس به‌صورت خصوصی بررسی شد و در پایان از سوی مجلس مسئولیت حفظ جان ولیعهد به دولت و سردار سپه محول گشت و بدین ترتیب تا روز سی‌ام اسفند در موجودیت رژیم سلطنتی هیچ تغییر و دگرگونی حاصل نشد و هر تصمیمی به روز دوم فروردین سال ۱۳۰۳ ش. واگذار گردید.

پایان کار جمهوری

بعدازظهر روز دوم فروردین، زمانی که قرار بود مجلس تصمیم نهایی را درباره لایحه جمهوری اتخاذ کند، دسته‌های مختلف از مردم محلات تهران تحت رهبری روحانیون و ائمه جماعات تهران و روسای محلات، به‌منظور مخالفت با تصویب لایحه به سوی مجلس رهسپار شدند. منابع از حضور زنان^{۲۹} و حتی اقلیتهای مذهبی^{۳۰} در میان مخالفان گزارش می‌دهند. شعارها و موضعگیریهای مخالفان نه تنها علیه جمهوری بلکه حتی علیه شخص سردار سپه اظهار می‌شد. ایرج اسکندری که در این روز در میان جمعیت مخالف حضور داشت، در این باره این‌گونه گزارش می‌دهد: «من در میان جمعیت در درون مجلس بودم و به بحثها گوش می‌دادم. یکی می‌گفت: اگر جلوی این مرد قلدر را نگیریم، به‌زودی مجلس تعطیل خواهد شد و سر تمام علما و ملیون را زیر آب خواهد کرد. دیگری می‌گفت: اصلاً این مرد جانی است و با اسلام طرف است.»^{۳۱}

با گذشت زمان، بر ازدحام جمعیت مخالفان افزوده می‌شد. ملک‌الشعراء بهار از حضور محدودی از طرفداران جمهوری و ایجاد درگیری میان مخالفان و موافقان جمهوری سخن به میان می‌آورد.^{۳۲} به‌دلیل ازدحام جمعیت و احتمال بروز درگیریهای بیشتر، تدبیر به وسیله تلفن از سردار سپه درخواست کمک کرد. سردار سپه به همراه تعدادی از ماموران نظمیه وارد صحن مجلس شد و دستور ضرب و شتم و متفرق کردن مردم را صادر نمود. بر اثر درگیری میان نیروهای نظمیه و مردم، عده‌ای از مردم مضروب و عده‌ای دستگیر شدند. سردار سپه پس از متفرق شدن معترضان، وارد ساختمان مجلس گردید اما رئیس‌مجلس به‌شدت نسبت به این اقدام او اعتراض نمود و حتی او را تهدید به استیضاح کرد. ملک‌الشعراء بهار،^{۳۳} حسین مکی،^{۳۴} عبدالله مستوفی^{۳۵} و یحیی دولت‌آبادی^{۳۶} هریک گزارشهای مفصل و مشابهی در این زمینه در کتابهای خود ارائه داده‌اند. البته کار به استیضاح نکشید و با وساطت مشیرالدوله میان سردار سپه و رئیس‌مجلس آشتی برقرار گردید. سردار سپه به درخواست رئیس‌مجلس از روحانیون و روسای محلات که به نمایندگی از مردم در مجلس حضور داشتند، عذرخواهی کرد و از جمهوریخواهی اعلام انصراف نمود.

منابع درباره تعداد تلفات جانی روز دوم حمل، وضعیت دقیقی ارائه نمی‌دهند. حسین مکی از کشته و زخمی شدن تعدادی از مردم و نیروهای قزاق صحبت می‌کند.^{۳۷} ولی به عددی در این مورد اشاره نمی‌کند. ملک‌الشعراء بهار تعداد کشته‌های مخالفان را چهل نفر برآورد می‌کند.^{۳۸} ایرج اسکندری که در این روز خود در میان جمعیت معترضین حضور داشت، به چشم خود شاهد کشته‌شدن کسی نبوده ولی درباره میزان تلفات در این روز می‌گوید: «بعدا شنیدیم که عده‌ای کشته و جماعت بسیاری زخمی شدند.»^{۳۹} مهدیقلی خان هدایت از زخمی شدن و شکسته‌شدن سر و گردن افراد دو طرف صحبت می‌کند. درهرحال، به‌نظر نمی‌رسد که کسی در این جریان به قتل رسیده باشد؛ زیرا اگر ما این حرکت را با

سوالی که مطرح می‌شود، این است که از چه زمانی و چرا سردار سپه تصمیم به چنین کاری گرفت؟ عبدالله مستوفی معتقد است این اندیشه هنگامی به ذهن سردار سپه خطور کرد که احمدشاه ایران را به قصد اروپا ترک نمود. سردار سپه که احمدشاه را در این سفر بدرقه می‌کرد، با مشاهده حالات احمدشاه که - به قول عبدالله مستوفی - به یک فراری بیشتر شبیه بود تا پادشاهی که موقتا قصد سفر دارد، به این فکر افتاد

سردار سپه در ظاهر همواره سعی می‌کرد خود را نسبت به جمهوری بی‌طرف نشان دهد؛ علاوه بر اتخاذ چنین سیاستی، سردار سپه سعی کرد جریانهای موافق و مخالف جمهوری را تحت کنترل خود درآورد. وی برای این کار، ابزارهای مناسب از قبیل نظمیه، ارتش و وزارخانه‌ها را در اختیار داشت

حرکتهای مشابه آن در زمان انقلاب مشروطه مقایسه کنیم. متوجه خواهیم شد که منابع آمار کشته‌های چنین حرکت‌هایی را عمدتاً به‌درستی و با اشتراک نظر - حتی با ذکر نام مقتولین - ارائه می‌دهند، اما در این مورد چنین مسأله‌ای از سوی منابع مشاهده نمی‌گردد.

پس از واقعه دوم حمل، موقعیت سردار سپه به‌شدت متزلزل شد. لذا وی به منظور تحکیم موقعیت خود، به بهانه تودیع با علمای مهاجر^{۲۰} که قصد بازگشت به عتبات را داشتند، به قم مسافرت نمود و در آنجا ضمن ملاقات با آیت‌الله حاج آقا جمال اصفهانی، آیت‌الله نائینی و آیت‌الله حائری، به درخواست آنان مبنی بر توقف جمهوریخواهی پاسخ مثبت داد. متعاقب آن، سردار سپه در روز سیزدهم فروردین بیانه‌های رسمی با امضای رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا در انصراف از جمهوریخواهی در روزنامه‌ها و شهر منتشر کرد؛ که پس از آن، علمای مذکور تلگرافی را بدین شرح خطاب به افشار مختلف مخابره نمودند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. جناب مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تائیداتهم. چون در تشکیل جمهوریت، بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لذا در موقع تشریف حضرت رئیس‌الوزرا دامت شوکت برای مواعده به دارالایمان قم، نقض این عنوان و الغاء اظهارات مذکور و اعلام آن به تمام بلاد را خواستار شدیم و اجابت فرمودند. انشاءالله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و بدان شکرگذار باشند»^{۲۱}

بدین ترتیب گرچه تا مدتی کوتاه، گروهی از طرفداران جمهوریت به تبلیغ آن می‌پرداختند، اما پرونده جمهوریخواهی سرانجام بسته شد.

علت عجله سردار سپه نیز مشخص بود. بنابر نظر اکثر منابع، سردار سپه قصد داشت از جمهوری تنها به‌عنوان مرحله گذار استفاده کند. در واقع او قصد داشت ابتدا خاندان قاجار را به بهانه جمهوری از سلطنت خلع کند و سپس به بهانه عدم آمادگی مردم جهت برخورداری از چنین رژیم، دوباره نظام سلطنتی را با پادشاهی خود در ایران برقرار سازد. بنابراین سردار سپه و نزدیکان او نیازی نمی‌دیدند تا بستر واقعی برای رژیم جمهوری به منظور ماندگاری آن، فراهم گردد.

ناگفته نماند، گرچه برخی طرفداران جمهوریت افرادی بودند که واقعا به برقراری چنین نظامی در ایران اعتقاد داشتند، ولی این عده در اقلیت قرار داشتند و از قدرت لازم جهت انجام هرگونه تغییر اساسی، برخوردار نبودند. این درحالی بود که مخالفان جمهوری نه‌تنها در دولت و مجلس، بلکه در جامعه و در میان توده مردم از قدرت بیشتری برخوردار بودند.

جمع‌بندی

به‌هر حال بحث جمهوری کردن نظام سیاسی ایران در آن زمان، به دلایلی چند با شکست مواجه شد که در یک جمع‌بندی می‌توان آنها را چنین برشمرد:

۱- جامعه ایران آن روز از جهات مختلف سیاسی، اجتماعی، فکری، فرهنگی آمادگی پذیرش چنین رژیمی را نداشت. در ایران، طی چندین قرن حکومت‌های

استبدادی با اندیشه ظل‌اللهی حاکمیت داشتند و لذا برقراری نظام پیشرفته سیاسی جمهوری مستلزم فراهم‌شدن شرایط آن در بستر زمان بود. چنین بستری در واقع می‌بایستی از سوی اندیشمندان و روشنفکران ایرانی فراهم می‌شد؛ کماآنکه در جریان انقلاب کبیر فرانسه، روشنفکران این کشور با اشتراک نظر و وحدت عمل نسبت به انقلاب نقش رهبری و هدایت فکری مردم را برعهده داشتند. درحالی که در ماجرای جمهوریخواهی ایران، روشنفکران کشور نسبت به جمهوریت اتفاق نظر نداشتند و حتی آن دسته از روشنفکرانی که طرفدار نظام جمهوری بودند، نقش پررنگی در این زمینه ایفا نکردند. در واقع در غیاب چنین مولفه‌ای بود که به جای فعالیت‌های قلمی و کلامی اندیشمندان و روشنفکران، فعالیت‌های نظامیان و نیروهای نظامیه نمود یافت که قصد داشتند با اعمال فشار و زور سرنیزه مردم را جمهوریخواه کنند. لذا جای تعجب نیست که شخصیت‌هایی چون بهار و میرزاده عشقی در صف مخالفان جمهوری و امیر لشکرها و ماموران نظامیه‌ای چون محمد درگاهی در صف موافقان آن قرار بگیرند.

۲- عجله طرفداران جمهوری در برقراری هر چه سریعتر چنین نظامی، از دیگر عوامل شکست جمهوریخواهی بود. بسیاری از منابع آن دوره معتقدند که پس از خروج احمدشاه از ایران در آبان سال ۱۳۰۲، سردار سپه و طرفداران او به فکر ایجاد رژیم جمهوری افتادند. بدین ترتیب آنان تصمیم گرفتند قبل از آغاز سال جدید، رژیم جمهوری را در ایران برقرار کنند و حتی بنابر گزارش برخی منابع، برای سال نو سکه‌های جمهوری ضرب شده بود. فاصله زمانی میان طرح و اجرای نقشه نظام جمهوری، تقریباً چهارماه بود. درحالی که این مدت زمانی برای تحقق چنین امر مهمی بسیار کم است. تغییر رژیم می‌بایست از طریق مجلس صورت می‌گرفت، این درحالی بود که مجلس کار خود را به‌طور رسمی از اول اسفند ۱۳۰۲ آغاز می‌کرد. بدین ترتیب کوتاهی فرصت و اصرار بی‌جهت طرفداران برای پایان دادن به این قضیه تا آغاز سال جدید، منجر به ناکامی آنان و در نتیجه بروز برخی اشتباهات جبران‌ناپذیر از جانب طرفداران جمهوری شد که مهمترین آن سبلی دکترا احیاءالسلطنه بهرامی به صورت مدرس بود.

۳- مخالفت روحانیون نیز نقش بسزایی در شکست جمهوریخواهی داشت. در واقع سردار سپه و طرفداران جمهوریت نخواستند و یا نتوانستند اطمینان خاطر روحانیون را مبنی برآنکه جمهوری با مذهب مغایرت ندارد فراهم آورند. از این رو به تبع مخالفت‌های روحانیون، توده‌های مردم نیز با جمهوریت به مخالفت برخاستند. در واقع مردم آن روز ایران با اندیشه و کلام روحانیون بیشتر از روشنفکران و سایر افشار جامعه آشنایی داشتند. سرانجام عوامل فوق دست به دست هم دادند تا رژیم جمهوری در ایران آن روز شکل نگیرد. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- برای آگاهی بیشتر در این باره رک: فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۱، تهران، انتشارات روشنفکران، چاپ اول، ۱۳۵۵، ص ۱۰۳
۲- درابوش رحمانیان، چالش جمهوری و سلطنت، تهران، نشر مرکز.

چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۸

۳- ملک‌الشعراء بهار، مختصر تاریخ احزاب سیاسی در ایران، ج ۲، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۴۲

۴- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، تهران، انتشارات عطار و فردوسی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ص ۳۴۷

۵- حبیب‌الله مختاری، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، انتشارات چاپ دانشگاه، ۱۳۲۶، ص ۲۳۱

۶- حسن اعظم قدسی، خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران، ج ۲، تهران، انتشارات کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۷۰۵

۷- یحیی دولت‌آبادی، همان، صص ۴۴۵، ۴۴۶

۸- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، تهران، انتشارات کتانیروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۳، ص ۵۸۴

۹- سیروس غنی، ایران و برآمدن رضاخان، ترجمه: حسن کامشاد، ج ۱، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۲۲۸

۱۰- آخوچه نوری، بازیگران عصر طلایی، تهران، انتشارات جاویدان، اسفند ۱۳۷۵، ص ۸۰

۱۱- جعفرقلی خان امیربهدار، خاطرات سردار اسعد بختیاری، چاپ ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۱۲

۱۲- ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۴۲

۱۳- ا. س. ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۸، ص ۷۴

۱۴- همان

۱۵- حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۲، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۵۹، صص ۴۴۵، ۴۴۹

۱۷- یحیی دولت‌آبادی، همان، ص ۲۱۲

۱۸- مجلس پنجم می‌بایست کار خود را با نودوشش نماینده آغاز می‌کرد اما از آنجاکه انتخابات طولانی شده بود و می‌خواستند مجلس کار خود را هر چه زودتر آغاز کند، با هفتادوپنج نماینده منتخب مجلس را افتتاح کردند.

۱۹- ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۲۸

۲۰- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک: صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم قلمونگذاری، ۱۳۴۳، ۱۳۴۲، ص ۵۱۷

۲۱- ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۲۸

۲۲- حسین مکی، همان، ص ۴۸۲

۲۳- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، ص ۲۲

۲۴- عبدالله مستوفی، همان، ص ۵۹۴

۲۵- قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه چاپ مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۹، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۶۷۸

۲۶- ملک‌الشعراء بهار، همان، صص ۳۴، ۳۵

۲۷- عبدالله مستوفی، همان، ص ۵۸۹

۲۸- رضا نیازمند، رضاشاه از تولد تا سلطنت، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، چاپ اول، بهار ۱۳۸۱، ص ۶۵۶

۲۹- قهرمان میرزا سالور، همان، ص ۶۸۴۶

۳۰- حسین مکی، همان، ج ۲، ص ۵۰۰

۳۱- ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، چاپ علی دهباشی، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۳۲۰

۳۲- ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۴۶

۳۳- همان، صص ۴۸۵۰

۳۴- حسین مکی، همان، صص ۲۵، ۲۰

۳۵- عبدالله مستوفی، همان، صص ۵۹۸، ۵۹۹

۳۶- یحیی دولت‌آبادی، همان، صص ۳۵۷، ۳۶۰

۳۷- حسین مکی، همان، ص ۴۹۷

۳۸- ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۵۲

۳۹- ایرج اسکندری، همان، ص ۳۲

۴۰- در این زمان، تعدادی از روحانیان طراز اول ایرانی مقیم عتبات به علت اختلاف با حکومت ملک فیصل به ایران مهاجرت کرده بودند اما پس از مدتی، با برطرف‌شدن اختلاف میان طرفین، آنان درصدد بازگشت به عتبات برآمدند.

۴۱- عبدالله مستوفی، همان، ص ۶۰۱